

از سیاست ایران چه آموخته‌ایم؟*

پیچیدگی حال و روز در ایران امروز، سیاست‌ورزان و تحلیلگران را وانمی‌نهد که تفسیری یگانه از آنچه می‌گذرد در میان آورند. نگاه بدبینانه، حمله به جان سیاست‌پیشگان و پیشروان و حبس روزنامه‌نگاران و ناشران را می‌بیند و تنگ گرفتن بر مطبوعات و خشونت‌ورزی آشکار را می‌نگرد و آنگاه چنین می‌گوید که در دوران ریاست جمهوری خاتمی نیز دوار چرخ بر همان آهنگ است که بود: هنوز هم دولت بی‌توان است، خواسته‌های شهروندی بی‌پاسخند، دستگاه قضایی حسابی پس نمی‌دهد، و روزنامه‌ها همچنان تشنه‌ی آزادی بیان‌اند. نظر خوش‌بینانه اما، بر این پای می‌فشارد که بستن روزنامه‌های چالشگر و بازداشت روزنامه‌نگاران پرسشگر چیزی نیست جز توقیفی کوتاه در راه رفتن به سوی حکومتی دموکراتیک‌تر. چه، هرگاه صدای نارضایتی از وضع موجود در جامعه‌ای برخاست خاموش کردن آن برای زمان دراز دست‌دانی نیست. این رأی همچنین یادآوری می‌کند که وزنه‌ی جمعیت‌شناسی به سود کفه‌ی اصلاحات است و ازین‌رو این فرایند برگشت‌پذیر نیست.

این دو نگاه، تحلیلگران را در پاسخ‌گویی به پرسشهایی ازین دست به دوراهی می‌کشاند: آیا رئیس‌جمهور خاتمی پشتیبانی هواداران پرشور و عامه‌ی رأی‌دهندگان خود را از دست داده است؟ آیا چنین است که رفتار

* مهرزاد بروجردی، «از سیاست ایران چه آموخته‌ایم؟» آفتاب، شماره‌ی ۵، خرداد ۱۳۸۰.

دست به عصای خاتمی حساسیتها را به بی صبری و ناامیدی بدل کرده است؟ آیا باید به فراز و فرودها و پیشروی و عقب نشینیها درین سه سال و اند همچون درآمدی بر فرایند پندارزدائی (disillusionment) نگریست؟ آیا کناره گیری، غمگینی و زوال انگیزه‌ی اخلاقی مردمان پشت جنبش اصلاحات را خم آورده است؟ یا اینکه این حرکت پس از انتخابات رئیس جمهور آینده جوانی از سر خواهد گرفت؟ آیا اگر خاتمی دوباره رئیس جمهور شود، این شیوه‌ی سکوت و صبوری خود را به سوی خواهد نهاد تا چالش جدی برای برقراری آزاداندیشی سیاسی را پیش گیرد؟ آیا گروههای سیاسی‌ای که امروز این چنین خستگی ناپذیر برابر هم ایستاده‌اند به همراهی و همدلی خواهند رسید یا اینکه کوره‌ی چالشها همچنان برافروخته خواهد ماند؟ و دست آخر، پرسش بنیادینی که ما را به پاسخگویی خود می‌خواند این است: از چیستی پویه‌ی سیاسی در ایران پس از انقلاب چه دانسته و آموخته‌ایم تا به کمک آن به پاسخهای بهتری برای این پرسشها بیندیشیم؟ این نوشتار پاسخی کوتاه به این پرسش بنیادین است.

آنچه آموخته‌ایم

۱. آنچه تاکنون - و پس از این نیز - نرمی را جایگزین سختی و تصلب جمهوری‌ای برخاسته از انقلاب نموده است، ویژگیهای فرهنگ عمومی و ساختار کلی سیاست ایران است. جنبش مردمی اصلاحات که نزدیک ۴ سال پیش در گرفت، بی‌پایگی استدلالی را بر آفتاب افکند که برابر آن نظام حکومت دینی از درون تغییر ناپذیر می‌نمود. اکنون می‌دانیم که ویژگی شهروندی فعال و سیاسی می‌تواند روحانیان محافظه‌کار را زیر فشار افکار عمومی به پذیرش خواسته‌های خود وادارد. این ویژگی در این دوره، نافرمانی مدنی صلح‌آمیز و جمعی را در سه مورد به کار بسته است بی‌آنکه در این کار از حزب یا رهبری سیاسی تأثیر پذیرفته باشد: چهار سال پیش در انتخابات ریاست جمهوری، سپس در انتخابات انجمن شهر و روستا (۱۳۷۸) و آنگاه در انتخابات مجلس (۱۳۷۹) به ترتیب ۸۳، ۶۴، ۶۹ درصد از رأی‌دهندگان

قانونی به پای صندوقها رفتند و هر بار پس از شمارش و بازشماری آراء به یاد مسندنشینان آوردند که هم قدرت داشتن با حساب پس دادن همزاد است و هم اعتماد مردم مقوله‌ای زمانمند است، نیز بهره‌وری از وفاداری و هواداری مردمان به شیوه رفتار حاکمان وابسته است.

۲. دگرگونیهای جمعیتی، فرهنگی، اقتصادی و نیز گذار اجتماعی به دوران پس از انقلاب نقش چهره‌ی جامعه‌ی ایرانی را از صورت سنتی اقتدارگرا به ساختاری مدرن-دموکراتیک تغییر می‌دهد. طبقه‌ی متوسط فرهنگی با جمعیت ۲۳ میلیونی (دارای گواهی دیپلم به بالا) خود را نه تنها پاره‌ای از ملت، که «شهروند» نیز می‌شمارد و از این‌رو، بی‌رغبت به شنیدن سخنان پرشور و هیجان‌کسان در چند و چون تکلیفهای «ملی و دینی»، در پی دانستن حقوق شهروندی خویش افتاده است. حرکت پویا و توانمند دانشجویی به نمایندگی میلیونها دانشجوی دانشگاهی و دانش‌آموز دبیرستانی قوام و بلوغ ویژه‌ای چنان یافته است که حکومت نه می‌تواند نادیده‌اش بنگارد و نه در خود جذب و منحل‌اش سازد. روزنامه‌نگاران ایرانی، خوانندگان اصیل، پی‌گیر و پیچیده‌ای به بار آورده‌اند که در دادگاه افکار عمومی نشسته و رفتار حاکمان را به ترازو نهاده‌اند.

این رویدادها با دگرگونی بنیادین و چندپهلویی در کل جامعه همزاد است. رفتارهای پرشور و هیجان‌جای خود را به کردار عاقلانه می‌سپارد. شعارهای توده‌پسند و تحکیمهای ایدئولوژیک کارآیی گذشته را ندارند، ساختار درونی خانواده‌ها طرحی بیشتر دموکراتیک یافته است. رابطه‌ها و انتظارها تعریف روشن‌تری پیدا کرده‌اند، خریداران خدمات خواهان آگاهی بیشتری از چند و چون آن‌اند و... می‌توان گفت که آهنگ گذار از نظام سنتی-اقتدارگرا به سوی جامعه‌ی مدرن دموکراتیک تندی گرفته است و آنچه بر شتاب آن می‌افزاید، دوگانگی روزافزون میان آرمان و وضع موجود، سیاست و فقه، سخن در جلوت و کردار در خلوت و هست و باید است. شهروند متوسط ایرانی نه سیاست‌ورزی را بی‌ثمر می‌شمارد و نه خود

به راحتی عشوه‌ی شعر و شعار سیاسی کسان را می‌خرد. روشنفکران نیز در همین هنگامه نقد بی‌پروای و صفها و ویژگیهای پویه‌ی سیاسی و حیات اجتماعی ایرانی را پی گرفته‌اند. اقتدارگرایی، سانسور، نوچه‌پروری سیاسی (clientalism) و کیش شخصیت، دولت‌پرستی (etatism)، تعصب، پارتی‌بازی، هواداری بی‌منطق و خشونت‌ورزی را بر آستان سنجش افکنده‌اند. بی‌شک فردای ایران از تلاش پی‌گیر آنان در طلب دموکراسی، حقوق مدنی، آزادی، دولت با اختیارات محدود، کثرت‌گرایی سیاسی، عدالت اجتماعی، تساهل و پاسخگویی قدرت بهره‌ها خواهد برد. دیگر نشان رشد و بلوغ سیاسی تمنا و ترجیح روش اصلاح به جای انقلاب در دگرگونی وضع سیاسی است. تمایل تاریخی اهل این دیار در حرکت‌های سیاسی پیوسته رو به سوی راه انقلابی سرنگونی حکومت نهاده است. اینک اما پس از تجربه دو انقلاب و زیر و زبرهای بسیار در طول یک قرن، گویی فرهنگ سیاسی کارآیی و توان دگرگونی اصلاحی را به کف آورده است.

۳. کشاکش سیاسی گروهها در ایران برد و باختی زمانمند - و نه نهایی - دارد. نه دگرگونی در مواضع اعلام‌شده نا ممکن است و نه همراهیها و ائتلافها ناشکستنی است. شکست یک گروه به هیچ‌رو نهایی نیست و پیروزی آن دیگری نیز تا ابد نمی‌ماند. هیچ اهل سیاستی پشیمانی بر کرده‌ی پیشین را نمی‌پسندد و از خیل برچسبهای سیاسی که برهم می‌نهند کاسته نمی‌شود. نشان این سخن را می‌توان در داستان محاکمه‌ی وزیر کشور خاتمی بازجست. چه دادگاه ویژه روحانیت به تقریب همه وقت متهم خویش را «مجرم» می‌یابد، اما دادگاه افکار عمومی وی را به نام و عنوان «قهرمان راه اصلاح» باز می‌شناسد.

۴. در ساحت قطبی‌شده‌ی سیاست ایران هر رفتاری معنایی سیاسی در پی خویش نهان دارد. از این‌رو حتی ساده‌تر نشانه‌ها (تصویرها، نقاشیها و نمایشنامه‌ها) رفتارها (کف زدن، رقصیدن، دست در دست یکدیگر نهادن، سوت زدن، خنده‌های زیرلبی و غزل‌خوانیهای پرشور و احساسی) و رخدادها (جشن پیروزی ورزشی، کمبود موقتی آب یا برق، بسته شدن

کارخانه) هریک به بحرانهای سیاسی شگرف تواند انجامید چرا که دست حکومت از ابزارهای یا ساختاری برای پیش‌گیری چنین رویدادهایی تهی است.

۵. درک چند و چون آنچه در این دو دهه در فضای سیاسی ایران جاری است بی‌نظر در تناقضهای سیاسی و فرهنگی آمیخته با آن دست نخواهد داد. نگاهی به این واقعیتهای نقیضه‌گون بیفکنیم:

الف) دستگاه سیاسی‌ای که هم از سنت فقهی قوام می‌یابد و هم وصفهای مدرنی برمی‌گیرد و به ناچار در دل خویش چالشها و کشاکشهای فراوانی می‌پرورد. رهبرانش گاه به لسان فقهی سخن می‌گویند و گاه واژگان گفتمان مدنی را به کار می‌بندند. مردمش زمانی مکلف شرعی خوانده می‌شوند و زمانی شهروند قانونی نامیده می‌شوند. گاه ادله‌ی اربعه‌ی فقهی حجت فعل است و گاه سرسپاری به قانون اساسی دلیل رفتار. یک‌چند حکومت به تمشیت منویات رهبری فروکاسته می‌شود و یک‌زمان مشروعیت‌اش برخاسته از رأی مردمان دانسته می‌شود. هم‌ازین‌روست که بازشناسی تکلیف از حق، گناه از جرم، سپهر عمومی از قلمرو خصوصی و اسلامیت از جمهوریت کار سهلی نمی‌نماید.

ب) قانون اساسی‌ای که هم‌زمان بر اصول مذهبی و بنیادهای سکولار تکیه می‌کند و گرایشهایی هم دموکراتیک و همه‌ضد دموکراتیک بازمی‌نمایاند و در همان حال که نگران توده‌هاست، نخبه‌گرایی را از خاطر نمی‌برد.^۱

پ) جامعه‌ای که در آن بسیاری نهادهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ساختاری مدرن و خاستگاهی در خاک تفکر غربی دارند اما شیوه‌ی کارپردازی و رنگ و لعاب چهره‌ی خود را از فرهنگ بومی به ارمغان

۱. برای نمونه می‌توان از تنش میان اصل چهارم و اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی درباره‌ی بنیادهای حقوقی دستگاه جمهوری اسلامی یاد کرد. برای یک ارزیابی نقادانه و پرارزش از قانون اساسی ایران نگاه کنید به:

Schirazi, Asghar. 1997. *The Constitution of Iran: Politics and the State in the Islamic Republic*. Translated by John Okane. London: I. B. Tauris.

گرفته‌اند.

ت) حکومتی ایدئولوژیک که بر سمند سرکش جامعه‌ای پرشور سوار است ولی از هستی و کارپردازی احزاب سیاسی شناخته‌شده و قانونی بهره‌ای نمی‌برد.

ث) زمامدارانی مذهبی که کاربست شعارهای دینی ابزار روزانه‌ی زندگی سیاسی‌شان است و مردمانی که آرمانها، باورها و مضمونهای سکولار همچنان بر ذهن و زبانشان جاریست.

ج) جامعه‌ای که به سبب فرهنگ چندلایه و ترکیبی خویش حکومت متکی به دین را نه تنها خواستنی نمی‌داند که در شدنی بودن آن نیز تردیدها روا می‌دارد.

چ) رهبرانی روحانی که ردای رعایت دین و صیانت از سنت و شریعت را به دوش می‌کشند اما بنا به «مصلحت نظام» به بازنگری اصول و احکام سنتی شریعت پرداخته و بسیاری قواعد آن را نادیده می‌انگارند.

ح) شهروندانی که در سایه‌ی حکومتی فراگیر و مطلق زیسته‌اند اما به چنان رتبه‌ای از شکوفایی فکری رسیده‌اند که وقتی از سوی آن اطلاق‌پیشگان، دموکراسی و جمهوریت عارضی و طفیلی تلقی می‌شود، اینان به رغم دغدغه‌نان و بیم جان بر اصلاحات و ثبات همزمان انگشت می‌نهند.

خ) جامعه‌ای که زنان آن تنها و تنها به یاری همت و پشتکار خویش دستاوردهای روشنی در قلمرو کار و دانش‌اندوزی به کف آورده‌اند و ازین راه آگاهی جمعی از حقوق خویش را افزایش داده‌اند.^۱

۱. مجموعه داده‌های زیر تأییدی بر این سخن است: الف) در میانه‌ی دهه ۱۳۷۰ تراز باسوادی زنان و دختران شش سال به بالا به بیش از ۷۴٪ افزایش یافت. زنان و دختران ۴۶٪ از دانش‌آموزان، ۵۰٪ از دانش‌آموزان دبیرستانها، ۴۰٪ از دانشجویان، ۳۱٪ از دانش‌آموختگان مرکزهای آموزش عالی، ۳۸٪ از کل دانشجویان دوره‌های فوق‌دکتری و یا دوره‌های تخصصی علوم پزشکی و ۱۸٪ از استادان دانشگاهها را تشکیل می‌دهند. ب) گرچه ۶۵٪ از زنان ایرانی خانه دارند، اما میزان مشارکت ایشان در اقتصاد پیوسته فزونی یافته است. این نکته بیش از همه‌جا در بخش خدمات که ۴۵٪ به کار پرداختن زنان را تشکیل می‌دهد به چشم می‌آید. ج) اکنون زنان بخش بزرگی از کتابخوانان، مترجمان، نویسندگان و شاعران، عکاسان و سینماگران و منتقدان

د) دیاری که در آن بیشتر روشنفکران دینی نقد «دینی» خود از غرب را از متفکران غربی آموخته‌اند اما به رغم اسلافشان که مدرنیته را مردود می‌شمردند و اسلام را تنها پاسخ نابسامانیها و کلید قفل گرفتاریها می‌دانستند، اینان اینک، پیشروان دعوت به سوی حکومتی عرفی و زمینی گشته‌اند. روشنفکران دینی‌ای که به نقد روحانیان به سبب «کار بست ابزاری دین» پرداخته و خود در آماج حمله‌ی روحانیان حکومتی به نام و بهانه‌ی دفاع از همان دین نشستند. به یاد بیاوریم که بسیاری اسلام‌شناسان مغرب‌زمین پیش از این مذهب شیعه را کمتر از هر مذهب دیگری مستعد سکولار و عرفی شدن دانسته‌اند و ازین زاویه، تلاش روشنفکران دینی در تفسیر عرفی از دین، چهره‌ی نقیضه‌نمای دیگری بر پرده تفکر کنونی ایران نقش می‌کند.^۱

حال و روز اندیشه در ایران امروز

جامعه‌شناسی معرفت به ما آموخته است که چالشهای جاری میان روشنفکران بازنمای فضای فکری جامعه است. گفتمان کنونی روشنفکران ایران از یک سو سرزندگی و از دیگر سو سردرگمی موجود درین فضا را به پیش چشم می‌کشد. کند و کاو نظری و تاریخی در متن و زمینه‌ی شکل‌گیری آن نیز خبر از فاصله‌ی میان ایده و آزمون و باید و هست در فقه و سیاست می‌دهد. و افزون بر اینها این نکته را آشکار می‌سازد که در ایران امروز پرسشهایی نظری و فکری از جریانهای سیاسی اجتماعی به پیش افتاده‌اند. پرسشهایی ازین دست:

۱) درباره‌ی دموکراسی: آیا دموکراسی تنها و تنها یک شیوه و روش حکومت کردن و یا چیزی بیش از آن است؟ آیا پذیرفتن آن بدون باور به «انسان‌گرایی» (Humanism) شدنی است؟ نسبت کثرت‌گرایی معرفتی با رفتار

هنری را برمی‌سازند. د) رشد گروههای زن‌باور (feminist) که واری‌های آموزه‌های حقوقی اسلام و نقد رسمهای اجتماعی مردسالارانه و هنجارهای فرهنگی بناشده بر تبعیض جنسی را دستور کار قرار داده‌اند نیز شایسته‌ی توجه بسیار است.

۱. هواداران این رأی بیشتر بر ویژگیهایی از اسلام شیعی همچون مخالفت ایدئولوژیک آن با اقتدار و حکومت غیر روحانیان و نیز وصفهای فرقه‌گرایانه، پدرسالارانه و بسیار احساسی آن انگشت می‌نهند.

دموکراتیک چیست؟ در صورت برخورد میان حقایق دموکراتیک و تکلیفهای دینی کدام را باید برگزید؟ آیا مفهومی دینی ای همچون بیعت و وکالت و شورا به حکومت دموکراتیک و مفهوم مدرن آن وفا می‌کنند؟ آیا در حکومت جمهوری اسلامی آراء مردم می‌تواند در برابر یک تفسیر از دین ایستادگی کند؟

درباره‌ی معرفت‌شناسی و تفسیر اسلام: آیا فقه را می‌توان موضوع تحلیل‌های معرفت‌شناختی و قرائت‌های هرمنوتیکی دانست؟ آیا پی‌آمد این کار جز خداگرایی طبیعی (Deism) خواهد بود؟ آیا ارائه‌ی تفسیر ایدئولوژیک از دین شدنی و خواستنی است یا ناچار و ضروری؟ آیا اسلام به راستی دینی سیاسی است؟ آیا باید آن را در چارچوب مدرنیته از نو تفسیر کرد؟ اگر نه، ملاک و قاعده‌ی آن تفسیر غیر مدرن کدام است؟ آیا علم پدیده‌ای بی‌طرف است؟ آیا علم به فلسفه و به ویژه به گونه‌ی عارفانه‌ی شرقی آن وامدار است؟ آیا می‌توان از اقتصاد و جامعه‌شناسی دینی سخن گفت؟

درباره‌ی نسبت دین با تجدد مغرب‌زمین: آیا مدرنیته‌ی غربی هیچ پایه و ریشه‌ای در سنت این سو دارد؟ آیا می‌توان به هستی‌گونه‌های غیر غربی مدرنیته اندیشید؟ آیا شرقیان با نظر در کاستیهای مدرنیته و کاربست نقدهایی بر آن، میانبری فرهنگی-تاریخی برای سیر به سوی فردا خواهند یافت؟ آیا این نقدها بر ایدئولوژیهای اروپامحور دلیل بطلان بنیاد روشنگری است؟ آیا می‌توان حد و مرزی برای وام‌گیری از اندیشه‌ی مغرب‌زمین بازشناخت؟ پی‌آمد رویارویی ناهمزمان مسلمانان و مسیحیان با تفکر مدرن چه بوده است؟ آیا سکولاریسم همان غرب‌زده شدن است؟ چگونه باید مفهوم «تهاجم فرهنگی» را فهمید و به آن پاسخ گفت؟

درباره‌ی کثرت‌گرایی (pluralism): آیا لیبرالیسم با دینداری سازگار است؟ چگونه می‌توان باور به انحصار رستگاری در پیروی از تنها یک دین را با کثرت ادیان موجود سنجد؟ آیا دین اسلام لیبرالیسم را می‌پذیرد و یا تنها از سر مصلحت با آن مدارا می‌کند؟ آیا دستیابی به حقیقت از راههای گوناگون شدنی و باور به تکثر دینی از اعتقاد به تکثر اجتماعی-سیاسی

جداشدنی است؟ آیا از اساس، گفت و شنید درباره‌ی کثرت‌گرایی دینی با توده‌های مردم کار خردمندانه‌ایست و یا اینکه باید تنها و تنها با نخبگان فکری جامعه درین باره سخن گفت؟

درباره‌ی حقها و آزادیها: آیا در یک جامعه‌ی دینی کافران، مرتدان و ملحدان از حقی بهره‌ورند؟

آیا حقها و آزادیهای اقلیتهای دینی برابر آن مسلمانان است؟ آیا آزادی و عدالت با هم سازگارند؟ آزادی آیا اسلامی است؟ حقوق بشر آیا گفتمانی دینی است؟ دست آخر با منشور جهانی حقوق بشر چه باید کرد؟ آیا شهروندان را می‌توان به درجه‌ی یک و دو و یا خودی و غیر خودی تقسیم کرد؟ آیا گسترش آزادی به سود جامعه است یا باید آن را به سود «مصلحت همگانی» محدود ساخت و در چارچوب تنگ‌تری وانهاد؟

شاید بتوان درافتادن پرسشهای بنیادینی ازین دست را ارزنده‌ترین دستاورد فکری انقلاب دانست. پاره‌ای ازین پرسشها هنوز در تراز گفتگوی زبانی باقی مانده‌اند اما بی‌شک هستی آنها خبر از دگرگونی ژرف در هندسه‌ی فکری و سیاسی جامعه ایران می‌دهد.

فشرده‌ی سخن

پیچیدگی و سرشاری واقعیت سیاسی ایران روا نمی‌دارد که آن را درخواست فردی رهبر یا رهبران سیاسی اش خلاصه کنیم. باید به یاد داشت که پس از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی حیات آموزه‌ی ولایت فقیه نه وابسته به شخص، که استوار به نهادی جمعی است که رهبر انقلاب، پیش‌نمازهای جمعه، نمایندگان ولی فقیه در وزارتخانه‌ها، دانشگاهها و اداره‌ها، اعضای خبرگان و شورای نگهبان را دربر دارد و تکیه بر آنان خواستها و تصمیمهای ولایت فقیه را تحقق می‌بخشد. جنبش اصلاحات نیز به هیچ‌رو برابر با شخص رئیس جمهور خاتمی نیست. او تنها پی‌آمد خواستهای پیدا و احساسها و امیدهای خاموش است. با این‌همه شرط خرد آنست که امیدهایمان را به پای واقعیت ننویسیم. هم مسیر سیاست را

نمی‌توان به تمامی به فرایندهای اقتصادی و ساختارهای اجتماعی فروکاست و هم پیش‌بینی پیروزی قطعی و بی‌بازگشت اصلاح‌طلبان از عهده‌ی این قلم خارج است. در همین حال که باید مریزاد دست اصلاح‌طلبان گفت که هواداران خویش را نگاه داشته و به آموزش نیروهای جوان خود برخاسته‌اند، به خاطر نیز باید آورد که رسیدن به هدفهای اصلاحات به زودی و آسانی صورت نمی‌بندد. ایران هنوز کشوری است که مسیر تصمیم‌گیریهایی سیاسی‌اش از راههای مشخص و شفاف نمی‌گذرد. سنت تصمیم‌گیریهایی قیم‌مآبانه در آن دیرپاست و آنچه نخبگان سیاسی بر آن پای می‌فشارند به اهداف شخصی و نیازهای فردی شبیه‌تر است. بسا که هنوز هم در کنج خاطر بسیاری سیاست «پدر و مادرندار» خوانده می‌شود و رفتارهای تحریک‌شده و بی‌اراده‌ی سیاسی اثرگذاراند. نه انتخابات «آزاد و راستین» اش نشان دموکراتیک بودن حکومت است و نه حکومت دینی سالارمنش‌اش از حل نهادهای جامعه‌ی مدنی‌اش به‌کلی ناتوان است. ایران امروز نمودار جامعه‌ای است که در آن هنوز ارگانهای مستقل نقش میانجی فرد و حکومت را بعهدہ نمی‌توانند گرفت. در آن هنوز این ناله بلند است که روابط بر ضوابط پیشی می‌گیرد و «اعتماد» بسان سرمایه‌ی اجتماعی نمی‌تواند از تراز روابط خانوادگی و فرقه‌ای بالاتر رود. به جای تکیه بر تکاپوهای هدفمند، پویایی اجتماعی‌اش هنوز وامدار جرعه‌های تصادفی، روابط شخصی و نفوذ شخصیتها است و جامعه مدنی‌اش هنوز لرزان در سردسیر صباوت خویش است.